

فلسفه تحلیلی و «شبهات خانوادگی»

منبع: سایت رادیوزمانه، روز دوشنبه، مورخ: ۹۳/۸/۱۹

این مقاله در ادامه مقالات "فلسفه تحلیلی چیست؟" و "فلسفه تحلیلی و متافیزیکی اندیشی"، "متافیزیک، حلقه وین و فلسفه تحلیلی متاخر" و "روانشناسی گرای، طبیعت گرایی و فلسفه تحلیلی" و "اخلاق، سیاست و سنت فلسفه تحلیلی" است که پیش از این در سایت «رادیو زمانه» منتشر شده اند. در آن مقالات، حدود و ثغور فلسفه تحلیلی، تعریف فلسفه تحلیلی بر اساس جغرافیا، ریشه های اتریشی-انگلیسی فلسفه تحلیلی، تلقی آباء فیلسوفان تحلیلی از متافیزیکی اندیشی، مقومات فلسفه حلقه وین، اقبال به مباحث متافیزیکی در نیمه دوم قرن بیستم، روانشناسی گرای، طبیعت گرایی، نسبت میان علم و فلسفه و جایگاه مباحث اخلاقی و سیاسی در آثار فیلسوفان تحلیلی به بحث گذاشته شد. در این نوشتار بحث خود درباره چستی مفهوم فلسفه تحلیلی را با وام کردن مفهوم ویتگنشتاینی «شبهات خانوادگی» به پایان می برم.

از واژه فلسفه تحلیلی چه معنایی را مراد می کنیم؟ آیا می توان با توجه به تمامی شاخه ها و اختلاف های میان فیلسوفان تحلیلی، از آغاز پیدایی آن تا کنون، تعریفی از فلسفه تحلیلی بدست داد که به نحو یکسان بر تمام نحله ها و شاخه های این سنت صدق کند؟ آیا می توان از مؤلفه و یا مؤلفه های مشترک^۱ در میان تمام فیلسوفان تحلیلی سراغ گفت و بر مبنای آن، تعریفی پیشینی و ذات گرایانه که جامع افراد و مانع اغیاراست، از فلسفه تحلیلی ارائه داد؟

اکنون می کوشم با یادآوری موضوعاتی که تا کنون در این سلسله مقالات به بحث گذاشته شده و تبیین نسبت چندتن از چهره های برجسته فلسفه تحلیلی با این مقولات، به این پرسش که «آیا می توان خصوصیت یا خصوصیتی مشترک در میان تمام فیلسوفان تحلیلی سخن گفت؟» پاسخ بگویم. پنج موضوع یاد شده عبارتند از:

۱. چرخش زبانی
۲. نقد متافیزیک
۳. نسبت میان فلسفه و علم
۴. طبیعت گرایی
۵. جایگاه اخلاق و سیاست

چنانکه پیش از این آمد، ذیل هر یک از مقولات فوق، با آراء و عقاید مختلفی در میان فیلسوفان تحلیلی مواجه هستیم. از جمله می توان از چرخش طبیعت گرایانه در مقابل چرخش زبانی، احیای متافیزیک به اقتضای کواپن در مقابل نقد افراطی آن در میان فیلسوفان حلقه وین، ربط وثیق میان فلسفه و علم پس از دهه پنجم قرن بیستم در مقابل باور به جدایی آنها در میان برخی از آباء فلسفه تحلیلی نظیر فرگه و ویتگنشتاین نام برد.

تطور آراء فیلسوفان تحلیلی دربارهٔ متافیزیک تا پایان نیمهٔ اول قرن بیستم را می‌توان چنین خلاصه کرد: موضع فرگه دربارهٔ متافیزیک مبهم است. دفاع وی از «عینیت»^۱ معنا صبغهٔ متافیزیکی دارد، حال آنکه «نظریهٔ زائد بودن صدق»^۲، که فرگه از آن دفاع می‌کند، از ضد متافیزیکی ترین نظریه های صدق است؛ چرا که مطابق با آن، «صدق» مندرج و منظوی در گزاره است، نه خصوصیتی بیرون از گزاره که بتوان فی المثل آن را در جهان پیرامون سراغ گرفت.^۳ رساله منطقی- فلسفی ویتگنشتاین نیز به یک معنا متافیزیکی و به یک معنا ضد متافیزیکی است. وی، به اقتضای کانت که در نقد عقل محض از شروط استعلایی امکان پذیری معرفت نسبت به جهان پیرامون سراغ می‌گرفت، در پی واکاوی و احصاء شروط استعلایی سخن گفتن معنادار است. پس، از آن حیث که بر خلاف فیلسوفان پیشین در پی بدست دادن یک نظام متافیزیکی نیست، پروژه فلسفی ضد متافیزیکی را اختیار کرده؛ از سوی دیگر، از آنجایی که در پی برشمردن شروط استعلایی است، پروژه فلسفی او متافیزیکی است.^۴ راسل نیز دربارهٔ مفاهیم کلی^۵ رنالیست بود، اما در دیگر موارد، موضع ضد متافیزیکی داشت. اعضای حلقهٔ وین با متافیزیک هیچ بر سر مهر نبودند؛ فیلسوفان مکتب آکسفورد و کمبریج نیز با اهمیت دادن و برکشیدن بحث های تحلیل مفهومی^۶، عموماً مواضع ضد متافیزیکی داشتند.

از مقولهٔ متافیزیک که بگذریم، در بحث از زبان فلسفهٔ تحلیلی، به عنوان یکی از مؤلفه های تعریف ساز، با تنوع زبان های بکار گرفته شده توسط فیلسوفان مواجهیم. چنانکه پیشتر آمد، فلسفهٔ تحلیلی را علاوه بر آنگلو ساکسون و آنگلو امریکن، انگلیسی- اتریشی نیز نامیده اند. این امر بر مؤلفه های غیر انگلیسی و غیر آمریکایی در سنت فلسفهٔ تحلیلی دلالت می‌کند. به رغم انگلیسی زبان بودن اکثر فیلسوفان تحلیلی معاصر، نمی‌توان «انگلیسی زبان بودن» را ویژگی مشترک تمام فیلسوفان این سنت انگاشت. برخی از آباء فلسفهٔ تحلیلی و اعضای حلقهٔ وین، آلمانی، لهستانی و اتریشی بودند.

افزون بر این، مرزهای جغرافیایی را نیز نمی‌توان خصوصیتی مشترک میان تمام فیلسوفان تحلیلی در نظر گرفت. امروزه، استرالیا و کانادا نیز در کنار انگلستان و امریکا، حاوی جریان هایی پویا در سنت تحلیلی هستند. در آلمان و فرانسه نیز می‌توان از فیلسوفانی با گرایش تحلیلی نام برد و سراغ گرفت. در مراحل آغازین سنت فلسفهٔ تحلیلی نیز با برخی فیلسوفان تحلیلی غیر انگلیسی مواجه بوده ایم.

با مد نظر قرار دادن نکات فوق، می‌توان پرسش اصلی را اینچنین صورتبندی کرد: اگر نمی‌توان خصوصیت و یا خصوصیات مشترک در میان همهٔ انواع و شاخه های فلسفهٔ تحلیلی یافت، چگونه می‌توان این سنت فلسفی را تعریف کرد و بر تنوع و تکثر موجود در آن فائق آمد و بدان وحدتی بخشید؟

به باور گلاک، نمی‌توان فلسفهٔ تحلیلی را از روی جنس و فصل تعریف کرد. به بیانی دقیقتر، نمی‌توان با تاکید بر خصوصیت و یا خصوصیات ویژه و مشترک در میان همهٔ فیلسوفان تحلیلی یا موضوع های مورد بحث در سنت فلسفهٔ تحلیلی، تعریفی مشخص از آن بدست داد. می‌توان گفت فلسفهٔ تحلیلی به لحاظ جغرافیایی، موضوعات مورد بحث، زبان اتخاذ شده و روش بررسی دارای

1. objectivity

2. redundancy theory of truth

۳. در مقابل، نظریه صدق «مطابقت»، نظریه ای متافیزیکی است، چرا که «صدق» را از روی «مطابقت» تعریف می‌کند و ناظر به «رابطه تطابقی» میان گزاره و مدلول و مطابق آن در جهان پیرامون است.

۴. برای بسط بیشتر این مطلب، نگاه کنید به:

سروش دباغ، فایل های صوتی جلسات «فلسفه ویتگنشتاین»، تور تو، بنیاد سهروردی، پاییز ۹۳ در لینک زیر:

http://www.begin.soroushdabagh.com/lecture_f.htm

5. universals

6. Conceptual analysis

شکل ثابت و متعینی نیست و ما با طیفی از مؤلفه‌ها در میان فیلسوفان و موضوعات مورد نظر آنان در فلسفه تحلیلی مواجه هستیم. در عین حال، از منظر گلاک، می‌توان با وام کردن آموزه «شبهات خانوادگی»^۱ که نسب نامه ویتگنشتاینی دارد، این طیف از خصوصیات متنوع را تبیین کرد و توضیح داد و از آنها رویهم معنایی خاص را افاده کرد؛ آنچه از آن تحت عنوان «فلسفه تحلیلی» یاد می‌شود.

به باور هیلتون نیز، ارائه تعریفی بر اساس خصوصیت و یا خصوصیات دقیق و مشترک در میان تمام فیلسوفان تحلیلی، ممکن و مفید نیست. به نظر وی، میان این فیلسوفان، همپوشانی‌ها و ناهمپوشانی‌های متعددی وجود دارد.

بامد نظر قرار دادن آموزه «شبهات خانوادگی» می‌توان توضیح داد که چگونه مفهوم فلسفه تحلیلی، در عین تکثر و تنوع مؤلفه‌های سازنده آن در جهان خارج، افاده معنا می‌کند. ویتگنشتاین در فقرات ۶۵-۷۱ کاوش‌های فلسفی^۲ با طرح یک مثال به تبیین ایده شبهات خانوادگی می‌پردازد. سؤال این است که چگونه می‌توان مفهومی مانند «بازی» را تعریف کرد و از آن تعیین مراد نمود؟ ویتگنشتاین در فقره ۶۶ مثال‌هایی از بازیهای گوناگون را ذکر کرده، در فقره ۶۸، ایده شبهات خانوادگی را طرح می‌کند. وی بر این باور است که نمی‌توان فهرستی از وصف یا اوصاف مشترک بازی ساز میان بازی‌های مختلف بدست داد. بازیهای چون فوتبال، بسکتبال، والیبال، هندبال، هاکی، کشتی، شطرنج، اسبدوانی، دوز، اسکواش، پسر بچه‌ای که توپ را به سمت دیوار پرتاب می‌کند و می‌گیرد... را در نظر آوریم. تامل در مؤلفه‌های قوام بخش این بازیها نشان می‌دهد که نمی‌توان مؤلفه یا مؤلفه‌های مشترکی میان این بازیها سراغ گرفت. مؤلفه‌هایی چون توپ، تور، تیم، دروازه، کلاه ایمنی، برد و باخت... در برخی از این بازیها دیده می‌شود و در برخی دیده نمی‌شود. مثلاً، «توپ»، در فوتبال و بسکتبال و والیبال و اسکواش هست، اما در کشتی و شطرنج و دوز و اسبدوانی نیست. بر همین سیاق است دیگر مؤلفه‌ها نظیر «تیم»، «تور»، «دروازه» و «برد و باخت»؛ در برخی از بازیها یافت می‌شوند و در برخی دیگر نه. مدلول این سخن این است که هر چند کاربران زبان^۳ واژه «بازی» را در سیاقهای گوناگون بکار می‌برند و از آن تعیین مراد می‌کنند، اما این امر متوقف بر مفروض گرفتن یک یا چند مؤلفه مشترک میان بازیهای شناخته شده نیست.^۴ در واقع، شهودهای زبانی^۵ ما بر این امر دلالت می‌کند که به رغم مفتوح بودن فهرست مؤلفه‌های بازی-ساز و فقدان خصوصیت و یا خصوصیات مشترک میان بازیهای مختلف، می‌توان این واژه را به نحو معناداری در سیاقهای گوناگون بکار بست و از آن تعیین مراد کرد، هر چند، تلقی ذات گرایانه‌ای^۶ از مفهوم «بازی» در دست نیست.^۷ به عنوان مثال، تعریف بر اساس ذات مفهوم «بازی» از این قرار است: اگر پدیده y حاوی خصوصیات $g1, g2, g3, \dots, gn$ باشد، آنگاه y یک بازی است. اما شهودهای زبانی ما حکایت از این دارد که بدست دادن چنین تعریفی ممکن نیست. در واقع، کاربست واژه بازی در سیاق‌های گوناگون و ناظر به بازیهای مختلف، بر اساس وجود شباهتی از جنس شباهتی است که میان اعضای یک خانواده یافت می‌شود. به عنوان مثال، در خانواده f ، شخص $f1$ دارای دو خصوصیت a و b است (رنگ چشم قهوه‌ای و پیشانی بلند). شخص

1. family resemblance
2. *Philosophical Investigations*
3. language-users

۴. برای آشنایی بیشتر با مفهوم «شبهات خانوادگی» و قرائت‌های متفاوت از آن، همچنین نقدهای وارد بر آن، به عنوان نمونه، نگاه کنید به:

سروش دباغ، "بازیها و معناها: سه تقریر از شبهات خانوادگی در فلسفه ویتگنشتاین"، سکوت و معنا، تهران، صراط، ۱۳۹۳، ویراست دوم، چاپ سوم، صفحات ۶۲-۴۷؛ همو، «شبهات خانوادگی و ابهام دلالت شناختی آن»، زبان و تصویر جهان، تهران، نی، ۱۳۸۹، صفحات ۵۰-۳۹.

5. linguistic intuitions
6. open-ended
7. essentialistic

۸. تعریف بر اساس وجود مؤلفه و یا مؤلفه‌های مشترک را تعریف به ذات می‌نامند. قداما این نوع تعریف کردن را، تعریف بر اساس جنس و فصل نامیده‌اند.

f2 دارای خصوصیات b و c (پیشانی بلند و موی مجعد) است و شخص f3 دارای خصوصیات c و d (موی مجعد و رنگ پوست سفید). به رغم اینکه هیچ خصوصیت مشترکی میان f1 و f3 وجود ندارد، خطوط مشترکی این دو عضو خانواده را به یکدیگر وصل می کند؛ بر همین سیاق است شباهت های میان دیگر اعضای خانواده. این زنجیره با اشتغال به عمل ورزیدن^۱ کاربر زبان و دیدن شباهتها^۲ و عدم شباهتها میان مصادیق گوناگون ادامه پیدا می کند. در واقع، اوصاف سازنده مفهومی نظیر بازی، تنها در مقام عمل و با اشتغال به عمل ورزیدن در سیاق های گوناگون بروز و ظهور پیدا می کنند. به تعبیر دیگر، در این میان، قیود هنجاری ای^۳ وجود دارد که نمی توان آنها را به نحو پیشینی برشمرد و صورتبندی نظری^۴ و معین و مشخصی از آنها بدست داد؛ قیود هنجاری ای که حدود و ثغور و مرزها و دایره مصادیق مفاهیمی نظیر «بازی» را مشخص می کند. در مقابل، تنها در مقام عمل و با دیدن شباهت ها و عدم شباهت ها است که این هنجارمندی^۵ و قیود هنجاری سر بر می آورد و تعیین می یابد. ویتگنشتاین در فقرة ۶۶ کاوشهای فلسفی می گوید: «نگوید باید چیز مشترکی میان انواع بازیها وجود می داشت، و گرنه بازی نامیده نمی شدند. درست نگاه کنید و نشان دهید».

مؤلفه هایی چون نقد متافیزیک، چرخش زبانی، طبیعت گرایی، رابطه میان علم و فلسفه... را نمی توان مؤلفه های ذاتی مفهوم «فلسفه تحلیلی» انگاشت، بدین معنا که همه فیلسوفان تحلیلی درباره یک یا چند مؤلفه از این مؤلفه ها، ایده و تلقی یکسانی دارند. چنانکه آمد، فی المثل، فیلسوفان تحلیلی درباره متافیزیک و یا رابطه میان علم و دین آراء مختلف و گوناگونی دارند. مدلول سخن فوق این است که نمی توان مؤلفه یا مؤلفه های ما به الاشتراک میان ایده ها و آراء و نگرش های فیلسوفان تحلیلی مختلف را احصاء کرد و بر شمرد. اما بر اساس آموزه «شباهت خانوادگی»، این امر مانع از نامیدن همه این فیلسوفان به عنوان فیلسوف تحلیلی و تفکیک آنها از فیلسوفان قاره ای نمی شود. شباهت میان این فیلسوفان و تمایز آنها از دیگر نحله های فلسفی را با لحاظ کردن طیفی از خصوصیات مختلف در سیاق های گوناگون می توان احراز کرد و بدست آورد. مفهوم «سیاق»^۶ در اینجا محوریت دارد، بدین معنا که تشخیص مصادیق مفهومی نظیر «فلسفه تحلیلی»، به نحو پیشینی و سابق بر تجربه و فارغ از سیاق ممکن نیست، بلکه با عنایت دقیق در سیاق و جمیع مؤلفه های آن بدست می آید. میان فیلسوفان تحلیلی ای نظیر فرگه، راسل، مور، کارنپ، گودل، راس، آستین، کواین، کریپکی، دیویدسون، مک داول، دنسی...؛ همچنین میان این فیلسوفان و فیلسوفان قاره ای نظیر هگل، هوسرل، برنتانو، هایدگر، سارتر، لویناس، یاسپرس، مرلوپونتی، مارسل... همپوشانی ها و ناهمپوشانی ها و شباهت ها و تفاوت های مختلفی وجود دارد. اما، همانگونه که به رغم عدم حضور یک خصوصیت مشترک میان تمام اعضاء خانواده ای نظیر خانواده f، همچنان می توان آنها را اعضای یک خانواده دانست و از خانواده های دیگر تفکیک کرد؛ به رغم فقدان یک مؤلفه مشترک میان تمام فیلسوفان تحلیلی، می توان ایشان را متعلق به یک خانواده فلسفی دانست و این خانواده را از خانواده فلسفه قاره ای تفکیک کرد و بازشناخت.

1. being engaged in practice
2. seeing the similarities
3. normative constraints
4. theoretical articulation
5. normativity
6. context